

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ: مُراجِعَةُ دُرُسِ الصَّفَّ السَّابِعَ وَالثَّامِنُ

اَهْلًا وَ سَهْلًا: خوش آمدید

يَبْتَدِئُ الْعَالَمُ الدَّرَاسِيُّ الْجَدِيدُ. يَذْهَبُ الطَّلَابُ وَ الطَّالِبَاتُ إِلَى الْمَدَرَسَةِ بِقَرَحٍ؛ هُمْ يَحْمِلُونَ حَقَائِبُهُمْ؛

سال تحصیلی جدید آغاز می شود. دانش آموزان پسر و دختر با خوشحالی به مدرسه می روند، آنها کیف هایشان را بر می دارند (حمل می کنند)؛

اللَّهُ وَارِعٌ مَمْلُوَةً بِالْبَنِينَ وَالْبَنَاتِ. يَبْتَدِئُ فَصْلُ الدَّرَاسَةِ وَالْقِرَاءَةِ وَالْكِتَابَةِ وَ فَصْلُ الصَّدَاقَةِ بَيْنَ التَّلَامِيذِ.

خیابان ها پر از پسران و دختران است. فصل درس خواندن و خواندن و نوشتن و فصل دوستی میان دانش آموزان آغاز می شود. (شروع می شود)

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ به نام خداوند بخشندۀ مهربان

اَبْدَأْ بِاسْمِ اللَّهِ كَلامِي اَذْكُرْ رَبِّي عِنْدَ قِيَامِي

با نام خدا سخنم را آغاز می کنم پروردگارم را هنگام برخاستنم یاد می کنم

اَبْدَأْ بِاسْمِ اللَّهِ ذُرْوَسِي اَذْكُرْ رَبِّي عِنْدَ جُلوْسِي

با نام خدا درس هایم را آغاز می کنم پروردگارم را هنگام نشستنم یاد می کنم.

اَقْرَأْ بِاسْمِ اللَّهِ كَتَابِي اَسْأَلْ رَبِّي حَلَّ صِعَابِي

کتابم را با نام خدا می خوانم از پروردگارم، حل سختی هایم رادرخواست می کنم.

مَكْتَبَنَا نُورٌ وَ حَيَاةٌ فِيهِ دُعَاءٌ، فِيهِ صَلَاةٌ

مکتب ما روشنایی و زندگی است. در آن دعاست، در آن نماز است.

فِيهِ عُلُومٌ، فِيهِ كَمالٌ فِيهِ كُنُوزٌ، فِيهِ جَمَالٌ

در آن دانش هاست، در آن کمال هست. در آن گنج هاست، در آن زیبایی هست.

يَتَخَرَّجُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَ يَدْرِسُ فِيهِ الْحُكَمَاءُ

دانشمندان از آن فارغ التحصیل می شوندو حکیمان در آن درس می خوانند.

هَا كُتُبِي أَنوارُ سَمَائِي مَرْحَمَةً، كَنْزُ، كَوَافِي

هان، کتاب هایم روشنایی های آسمان، مهربانی و گنج و مانند دارویم هستند.

اَبْدَأْ بِاسْمِ اللَّهِ أَمْرَوي فَاصْمُ إِلَهِي، زَادَ سُورِي

با نام خدا کارهایم را آغاز می کنم نام خدایم، شادی ام را زیاد کرد

الدَّرْسُ الثَّالِثُ: قَوَاعِنْ الْمُرُورِ قَانُونُهُای رَانِنْدَگِي

رَجَعَ سَجَادٌ مِنَ الْمَدَرَسَةِ حَزِينًا؛ عِنْدَمَا جَلَسَ عَلَى الْمَائِدَةِ مَعَ أَسْرَتِهِ

سجاد با ناراحتی از مدرسه برگشت؛ وقتی که همراه خانواده اش بر سر سفره غذانشست

بَدَا الْبَكَاءُ فَجَاهَ وَ ذَهَبَ إِلَى غَرْفَتِهِ؛ ذَهَبَ أَبُوهُ إِلَيْهِ وَ تَكَلَّمَ مَعَهُ وَ سَأَلَهُ: «لِمَاذَامَا أَكْلَتِ الطَّعَامَ؟!»

ناگهان شروع به گریه کرد و به اتفاق رفت پدرش نزد او رفت و با او سخن گفت و از او پرسید: «چرا غذا نخوردی؟!

أَجَابَ: «هَلْ تَعْرِفُ صَدِيقِي حُسَيْنَ؟» پاسخ داد: «آیا دوستم حسین را می شناسی؟؟

قال: «نعم؛ اعرفة؛ هوَوَلَدْ ذَكَرٌ وَ هَادِيٌّ. ماذا حدث له؟ گفت: «بله؛ می شناسم؛ او پسری باهوش و آرام است. چه اتفاقی برایش افتاده است؟

أَجَابَ سَجَادٌ: «هُوَ رَقَدٌ فِي الْمُسْتَشْفَى؛ تَصَادَمَ بِالسَّيَارَةِ: سَجَادٌ جَوَابٌ دَادَ؛ او در بیمارستان بسته شده است؛ با ماشین تصادف کرده است؛

حَدَثَ التَّصَادُمُ أَمَّا مِنْهُ شَاهِدَتْهُ عَلَى الرَّصِيفِ الْمُقَابِلِ؛ نَادِيَتْهُ، فَطَلَّقَهُ اِرْجَعَ فَجَاهَ وَ مَا نَظَرَ إِلَى الْيُسَارِ وَ الْيُمِينِ؛ إِفْتَرَبَتْ سِيَارَةٌ مِنْهُ وَ صَدَمَتْهُ.

تصادف جلوی من اتفاق افتاد؛ وقتی که او را در پیاده مقابل دیدم؛ صدایش زدم؛ ناگهان از خیابان عبور کرد و به چپ و راست نگاه نکرد؛ اتومبیلی به او

نزدیک شد و به او برخورد کرد.

قالَ أَبُوهُ: «كَيْفَ حَالُهُ الآن؟» پدرش گفت: «حالا حالش چطور است؟

قالَ سَجَادٌ: «هُوَ بِخَيْرٍ؛ كَانَتْ سُرْعَةُ السَّيَارَةِ قَلِيلَةً». سَجَادٌ گفت: «او خوب است؛ سرعت ماشین کم بود.

فِي الْيَوْمِ التَّالِي طَلَبَ الْمَدَرِسُ مِنْ تَلَامِيذهِ كَتَبَةَ قَوَاعِنْ الْمُرُورِ فِي صَحِيقَةِ جِدَارِيَّةٍ.

در روز بعد معلم از دانش آموزانش نوشته قوانین رانندگی را در یک روزنامه دیواری درخواست کرد.

ثُمَّ طَلَبَ مُدِيرُ الْمَدَرِسَةِ مِنْ إِدَارَةِ الْمُرُورِ شَرْحَ إِشَارَاتِ الْمُرُورِ فِي الْمَدَرِسَةِ.

سپس مدیر مدرسه از اداره راهنمایی و رانندگی خواست علامت های راهنمایی و رانندگی را شرح دهند.

جَاءَ شُرْطُ الْمُرُورِ وَ شَرْحُ الشَّارِاتِ الْلَازِمَةِ لِلتَّلَامِيذِ وَ أَمْرَهُمْ بِالْعَبُورِ مِنْ مَمَرَّ الْمُشَاةِ.

پلیس راهنمایی و رانندگی آمد و علامت های لازم را برای دانش آموزان شرح داد و به آنها دستورداد از گذرگاه (خط) عابر پیاده عبور کنند.

كَتَبَ التَّلَامِيذُ صَحِيقَةً جِدَارِيَّةً وَ رَسَمُوا فِيهَا عَلَامَاتِ الْمُرُورِ وَ شَرَحُوا مَعَانِيهَا.

دانش آموزان یک روزنامه دیواری نوشتن و در آن علامت های راهنمایی و رانندگی را نقاشی کردند و معانی آن را شرح دادند.

الْعَمَالُ يَعْمَلُونَ: کاگران در حال کارند

السَّيِّرُ فِي هَذَا الطَّرِيقِ مَمْنُوعٌ: عبور منع

الدَّوْرَانُ عَلَى الْيُمِينِ مَمْنُوعٌ: دور زدن به راست منع

تَقْرَبُ مِنَ الْمَطْعَمِ: به رستوران نزدیک می شوید

الدَّوْرَانُ عَلَى الْيُسَارِ مَمْنُوعٌ: دور زدن به چپ منع

الدَّرْسُ الثَّالِثُ: حِسْرُ الصَّدَاقَةِ بِلِ دُوْسْتِي

کان حمید و سعید آخوین في مزرعة قمح؛ في أحد الأيام وقعت عداوة بينهما و غصب الأخ الأكبر «حميد» على الأخ الأصغر «سعید» و قال له: أخرج من مزرعتي حميد و سعید دو برادر در یک در مزرعه گندمی بودند؛ در یکی از روزهای ایشان دشمنی افتاد و برادر بزرگ تر حميد بر برادر کوچک تر خشم گرفت و به او گفت: «از مزرعه ام خارج شو.

و قال زوجة حميد لزوجة سعید: «أَخْرُجْنِي مِنْ بَيْتِنَا». و همسر حميد به همسر سعید گفت: «از خانه مان خارج شو.» في صباح أحد الأيام طرق رجل باب بيت حميد؛ عندما فتح حميد باب البيت؛ در صبح یکی از روزها مردی در خانه حميد را زد؛ وقتی که در خانه را باز کرد؛ شاهد نجار، فَسَأَلَهُ: ماذا تطلب مني؟ نجاری را دید و از او پرسید: «از من چه می خواهی؟!

أَجَابَ النَّجَارُ: أَبْحَثُ عَنْ عَمَلٍ؛ هَلْ عِنْدَكَ عَمَلٌ؟ نَجَارُ جَوَابَ دَادَ: دَنْبَالٌ كَارِي مَنْ گَرْدَمْ (در جست و جوی کاری هستم)؛ آیا کاری داری؟ «فَقَالَ حَمِيدٌ: «بِالْتَّائِكِ؛ عِنْدِي مُشَكِّلَةٌ وَ حَلَّهَا يَبْدِكَ». حميد گفت: «البيه؛ مشکلی دارم و حلآن در دست توست.

قَالَ النَّجَارُ: «مَا هِيَ مُشَكِّلَتُكَ؟» نَجَارُ گفت: «مُشَكِّلَتُكَ چیست؟»

أَجَابَ حَمِيدٌ: «ذَلِكَ بَيْتُ جَارِيٍّ؛ هُوَ أَخِي وَعَدَوِيٍّ؛ أُنْظِرْ إِلَى ذَلِكَ النَّهَرِ؛ هُوَ قَسْمُ الْمَزَرَعَةِ إِلَى نِصْفِيْنِ بِذَلِكَ النَّهَرِ» حميد جواب داد: «آن خانه همسایه ام است؛ او برادرم و دشمنم است؛ به آن رودخانه نگاه کن؛ او مزرعه را با آن نهر(جوی) به دو نیم تقسیم کرده است؛

إِنَّهُ حَفَرَ النَّهَرَ لِتَنْضَعَ بَانِ عَلَيِّ. عِنْدِي أَخْشَابٌ كَثِيرَةٌ فِي الْمَخْرَنِ؛ رَجَاءً، أَصْنَعَ جِدَارًا حَشِيبًا بَيْتَنا. اونهر را گنده است؛ زیرا بر من خشمگین است. چوب های بسیاری در انبار دارم؛ لطفاً دیواری چوبی میان ما بساز.

ثُمَّ قَالَ لِلنَّجَارِ: «أَنَا أَذْهَبُ إِلَى السَّوقِ وَ أَرْجِعُ مَسَاءً». عِنْدَمَا رَجَعَ حَمِيدٌ إِلَى مَزَرَعَتِهِ مَسَاءً تَعَجَّبَ شَيْرِاً؛ كَ

سیس به نجار گفت: «من به بازار می روم و بعد از ظهر برمی گردم.» هنگامی که حميد بعد از ظهر به مزرعه اش برگشت خیلی تعجب کرد؛

فَقَالَ لِلنَّجَارِ: «مَاذَا فَعَلْتَ؟! لَمْ صَنَعْتَ جِسْرًا؟!»

«نَجَارُ دِيَوَارِي نَسَاخَتَ؛ بِلَكِهِ پَلِي رَا روی نهر ساخت، پس حميد خشمگین شد و به نجار گفت: چه کارکرده ای؟ چرا پل ساخته ای؟!

فِي هَذَا الْوَقْتِ وَصَلَ سَعِيدٌ وَ شَاهَدَ جِسْرًا فَخَسِبَ أَنَّ حَمِيدًا أَمْرَ بِصُنْعِ الْجِسْرِ؛

در این وقت سعید و پل را دید و گمان کرد که حميد به ساختن پل دستور داده است

فَعَبَرَ الْجِسْرَ وَ بَدَأَ بِالْبُكَاءِ وَ قَبَلَ أَخَاهُ وَ اعْتَذَرَ؛ پس از پل عبور کرد و شروع به گریستن کرد و برادرش را بوسید و عذرخواست؛

ذَهَبَ حَمِيدٌ إِلَى النَّجَارَ وَ شَكَرَهُ وَ قَالَ: «أَنْتَ ضَيْفِي لِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ». حميد به سوی نجار رفت و از او تشکر کرد و گفت: «تو برای سه روز مهمان من هستی.

إِعْتَذَرَ النَّجَارُ وَ قَالَ: «جُسُورُ كَثِيرَةٌ بِاقِيَّةٌ؛ عَلَيِّ الدَّهَابُ لِصُنْعِهَا». نجار عذرخواهی کرد و گفت: «پل های زیادی مانده است؛ باید برای ساختن آنها بروم.

مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ: إِثْنَانِ لَا يَنْتَزِعُ اللَّهُ إِلَيْهِمَا: قَاطِطُ الرَّحْمَ وَ جَارُ السَّوَءِ. دو تن خداوند به آنها نگاه نمی کند؛ بُرْنَدَه (قطع کننده) پیوند خویشان و همسایه بد.

الدَّرْسُ الرَّابِعُ: الصَّرْبُ مُفْتَاحُ الْفَرَجِ صَبَرْ كَشایش است.

وَقَعَتْ هَذِهِ الْجُكَائِيَّةُ قَبْلَ أَرْبَعَينَ سَنَةً فِي بِلَادِ؛ اين حکایت چهل سال پیش در کشوری اتفاق افتاده است؛

ذَهَبَ اثْنَا عَشَرَ طَالِبًا مِنْ طُلَابِ الْجَامِعَةِ مَعَ أَسْتَاذِهِمْ إِلَى سَفَرَةِ عِلْمِيَّةٍ لِتَهْيَةِ أَبْحَاثٍ عَنِ السَّمَاكِ؛

دوازده دانشجو از دانشجویان دانشگاه همراه استادشان برای تهیه پژوهش هایی درباره ماهی ها به گردشی علمی رفتند.

كَانَتْ مِيَاهُ الْبَحْرِ هَادِئَةً؛ فَجَاهَةً طَهَرَ سَحَابُ فِي السَّمَاءِ؛ ثُمَّ عَصَقَتْ رِيَاحُ شَدِيدَةً وَ صَارَ الْبَحْرُ مَوَاجِأً.

آب های دریا آرام بود؛ ناگهان ابری در آسمان ظاهر شد؛ پس بادهای شدیدی (وزید) وزیدندو دریا توفانی شد.

فَأَصَابَتْ سَفِينَتَهُمْ صَرْخَةً؛ فَخَافُوا؛ السَّفِينَةُ اُنْكَسَرَتْ قَلِيلًا وَ لَكِنَّهَا مَا عَرَقَتْ؛ کشتیشان به تخته سنگی برخورد کردکشته کمی شکست، ولی غرق نشد؛

عِنْدَمَا وَصَلَوْا إِلَى جَزِيرَةِ مَجْهُولَةٍ، فَرَحُوا كَثِيرًا وَ شَكَرُوا رَبَّهُمْ وَ تَرَلُوا فِيهَا؛

وقتی که به جزیره ای ناشاخته رسیدند، بسیارخوشحال شدند و پروردهاگارشان را شکر کردند و در آن پیاده شدند.

مَضَى يَوْمًا؛ فَمَا وَجَدُوا أَحَدًا فِي الْجَزِيرَةِ وَ مَا جَاءَ أَحَدٌ لِنَجَاتِهِمْ؛ قَالَ لَهُمُ الْسُّتَّادُ:

دو روز گذشت و کسی را در جزیره پیدا نکردند و کسی برای نجاتشان (رهایی شان) (نیامد)؛ استادشان به آنها گفت:

«يَا شَابِبُ، عَلَيْكُم بِالْمُحَاوَلَةِ. إِسْمَاعِيلُ كَلَامِي وَ أَعْمَلُوا بِهِ كَافَةً حَدَثَ شَيْءٌ. عَلَيْكُمْ مُهَاوَلَةً أَبْخَاثِكُمْ»

«ای جوانان، باید تلاش کنید. سخنم را گوش کنید و به آن عمل کنید؛ گویا چیزی نشده است. (اتفاق نیفتاده است). باید تحقیقاتتان را دادمه دهید.

ثُمَّ قَسَمَهُمْ إِلَى أَرْبَعَةِ أَفْرَقَةٍ وَ قَالَ لِلْفَرِيقِ الْأَوَّلِ: «يَا طَلْبَ، ابْخُثُوا عَنْ صَيْدٍ وَ اجْمَعُوا الْحَطَبَ.

سیس آنها را به چهار گروه (تیم) تقسیم کرد و به گروه اول گفت: «ای دانشجویان، دنبال صیدی بگردید و هیزم جمع کنید».

وَ قَالَ لِلْفَرِيقِ الثَّانِي: «يَا طَالِبَانِ، اجْلِبُوا بَعْضَ الشَّيَاءِ الْضَّرُورِيَّةِ مِنَ السَّفِينَةِ». و به گروه دوم گفت: «ای دانشجوها مقداری اشیای ضروری از کشتی بیاورید.

وَ قَالَ لِلْفَرِيقِ الثَّالِثِ: «يَا طَالِبَاتُ، اطْبُحْنَ لَنَا طَعَامًا». و به تیم سوم گفت: «ای دختران دانشجو، غذایی برایمان بیزید.»

وَ قَالَ لِلْفَرِيقِ الرَّابِعِ: «يَا طَالِبَاتَ، انْهَعْنَا عَنْ مَوَادِ غِذَائِيَّةٍ. و به گروه چهارم گفت: «ای دو دانشجو خود خردن بال مواد غذائی بگردید (در باره مواد غذائی جستجو کنید)

ثُمَّ قَالَ لِلْجَمِيعِ: «فَاصْبِرُوا؛ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ». مَضَى أَسْوَعُ. سیس به همگی گفت: «صبر کنید؛ قطعاً خدا با صبر کنندگان است. هفته ای گذشت.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ نَزَلَ مَطَرُ شَدِيدٌ وَ أَصَابَتْ صَاعِقَةً سَفِينَتَهُمْ فَأَخْرَقَتْ.

در روزی از روزها باران شدیدی بارید (نازل شد) و صاعقه ای به کشتیشان برخورد کرد و کشتی آتش گرفت.

قال الطلاق: «لَا رَجَاءَ لِنَجَاتِنَا». فَقَرَأَ الْسُّتَّادُ هَذِهِ الْأِيَّةَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا».

دانشجوها گفتند: «هیچ امیدی به نجاتمان نیست. پس استاد این آیه را خواند: ای آورده اید صبر کنید.»

حَزَنَ الْطَّلَبُ وَ قَالُوا: «فَقَدَنَا سَفِينَتَنَا». دانشجوها غمگین شدند و گفتند: «کشتیمان را از دست دادیم.»

وَ بَعْدَ أَدَاءِ الصَّلَاةِ وَ الدُّعَاءِ صَرَخَ أَحَدُهُمْ بَعْثَةً: و پس از به جا آوردن نماز و دعا یکی از ایشان ناگهان فریاد زد.

«آننِفَظْ لُ مُعَلَّمَةٌ شَاهَدَنَهَا فِي حَيَاةِي. أَنْتَ غَيْرِتَ مَصِيرِي. أَنَّا لَأْ طَبِيَّةً»

«تو بهترین معلمی هستی که در زندگی ام دیده ام. تو سرنوشت را تغییر دادی. من حالا پزشک هستم.»

وَ بَعْدَ مُدْدَةً، إِسْتَلَمَتِ الْمُدَرَّسَةَ رِسَالَةً أُخْرَى مِنِ الطَّبِيَّةِ سَارَةً؛ وَ پَسْ از مُدْتَى، خَانَمُ مَعْلَمَ نَامَةٍ دِيَگَرِي رَا از خَانَمَ دِكْتَرَ سَارَهَ دَرِيَافَتَ كَرَدَ.

طَلَبَتِ مِنْهَا الْحُضُورُ فِي حَفْلَةِ زَوْاجِهَا وَ الْجُلوَسُ فِي مَكَانِ أَمْ الْعَرْوَسِ. (که) در آن ازوی حضور در جشن عروسی اش و نشستن در جایگاه مادر عروس را خواسته بود.

عِنْدَمَا حَضَرَتِ مُدَرَّسَتَهَا فِي حَفْلَةِ زَوْاجِهَا؛ قَالَتْ لَهَا سَارَةٌ: شُكْرًا جَزِيلًا يَا سَيِّدَتِي؛ أَنْتَ غَيْرِتَ حَيَاةِي.

هنگامی که خانم معلم در جشن عروسی اش حاضر شد؛ ساره به او گفت: ای خانم! تو زندگی ام را تغییردادی

فَقَالَتْ لَهَا الْمُدَرَّسَةُ: «لَا يَا بُنْتِي؛ أَنْتَ غَيْرِتَ حَيَاةِي؛ فَعَرَفَتْ كَيْفَ أَدْرُسُ.»

پس خانم معلم به او گفت: «نه ای دخترم، تو زندگی ام را تغییر دادی؛ پس یاد گرفتم (آموختم) چگونه درس بدhem.

الدَّرْسُ السَّابِعُ: ثُمَّرَةُ الْجَدِيدِ: مِيَوَهُ تَلَاشُ (دَسْتَرْجَ)

كَانَ إِدِيْسُونَ فِي السَّابِعَةِ مِنْ عُمْرِهِ، عِنْدَمَا عَجَزَتْ أُسْرَتُهُ عَنْ دَفْعَتِ تَفَقَّاتِ دراسَتِهِ:

ادیسون در سِنْ هفت سالگی بود، (هفت ساله بود) هنگامی که خانواده اش از پرداخت هزینه های تحصیلش درماند

فَطَرَدَهُ مُدِيرُمَدْرَسَتِهِ مِنِ الْمُدَرَّسَةِ وَ قَالَ عَنْهُ: «إِنَّهُ تِلْمِيْدٌ أَحَمَّقُ.» فَصَارَ بائِعَ الْفَوَاكِهِ:

پس مدیر مدرسه اش او را از مدرسه بیرون کرد، و در باره اش گفت: «او دانش آموزی نادان است.» پس میوه فروش شد.

وَلَكِنَّهُ مَا تَرَكَ الدِّرَاسَةَ؛ بَلْ دَرَسَ مُسَاعِدَةً أُمَّهُ؛ هِيَ سَاعَدَتْهُ كَثِيرًا وَلِيَ او درس خواندن را ترک نکرد؛ بلکه به کمک مادرش درس خواند. او خیلی کمکش کرد.

کَانَ إِدِيْسُونَ ثَقِيلَ السَّمْعِ بِسَبَبِ حادَّةِ أَوْ مَرَضِ أَصَابَهُ أَيَّامَ الطُّفُولَةِ، اديسون به سبب حادهه یا بیماری ای که روزهای کودکی دچار شده بود کم شنوا بود.

إِدِيْسُونَ أَحَبَّ الْكِيمِيَّةَ، فَصَنَعَ مُخْتَرًا صَغِيرًا فِي مَنْزِلِهِ وَ بَعْدَ مُدْدَةٍ قَدَرَ عَلَى شَرَاءِ بَعْضِ الْمَوَادِ الْكِيمِيَّةِ وَ الْأَدَوَاتِ الْعُلْمِيَّةِ:

ادیسون شیمی را دوست داشت. پس آزمایشگاهی کوچک در خانه اش ساخت و پس از مدتی توانست برخی مواد شیمیایی و ابزارهای علمی را بخرد.

وَ بَعْدَ مُحاوَلَاتٍ كَثِيرَةٍ صَارَ مَسْؤُلًا فِي أَحَدِ الْقِطَارَاتِ وَ قَدَرَ عَلَى شَاءِ الْلَّهِ طِبَاعَةَ وَ وَضَعَهَا فِي عَرَبَةِ الْبَضَائِعِ،

و پس از تلاش های بسیاری مسئول یکی از قطارها شد و توانست دستگاه چاپ بخرد و آن را در واگن کالاهای گذاشت،

وَ فِي السَّنَةِ الْخَامِسَةِ عَشَرَةً مِنْ عُمْرِهِ كَتَبَ صَحِيقَةً أَسْبُوعِيَّةً وَ طَبَعَهَا فِي الْقِطَارِ، در سِنْ پانزده سالگی روزنامه ای هفتگی نوشته و آن را در قطار چاپ کرد.

فِي أَحَدِ الْأَيَّامِ اتَّسَرَتِ إِحْدَى زُجَاجَاتِ الْمَوَادِ الْكِيمِيَّةِ فِي الْمَطَبَعَةِ؛ در یکی از روزهایی که مواد شیمیایی در چاپخانه شکست

فَحَدَّثَ حَرِيقُ فَطَرَدَهُ رَئِيسُ الْقِطَارِ وَ عِنْدَمَا أَنْقَذَ طِفْلًا مِنْ تَحْتِ الْقِطَارِ، جَعَلَهُ وَالْأَطْفَلُ رَئِيسًا فِي شَرِكَتِهِ

و آتش سوزی روی داد و رئیس قطار او را بیرون کرد و وقتی که کودکی را از زیر قطار نجات داد، پدر کودک او را رئیس شرکتش کرد.

کَانَ إِدِيْسُونَ مَشْغُولًا فِي مُخْتَرِهِ لَيْلًا وَ نَهَارًا، هُوَ أَوْلُ مَنْ صَنَعَ مُخْتَرًا لِلْبَحَاثَاتِ الصَّنْاعِيَّةِ.

ادیسون شب و روز در آزمایشگاه مشغول بود. او نخستن کسی بود که آزمایشگاهی برای پژوهش های صنعتی ساخت.

إِخْرَجَ إِدِيْسُونَ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ اخْتِرَاعِ مُهْمٌ؛ مِنْهَا الطَّاقَةُ الْكَهْرَبَائِيَّةُ وَ الْمِصْبَاحُ الْكَهْرَبَائِيُّ وَ مُسْجَلُ الْمُوسِيَقَى وَ الصُّورُ الْمُتَحَرِّكَةُ وَ آلُهُ السَّيِّنَمَا وَ بَطَارِيَّةُ السَّيَّارَةِ

ادیسون بیشتر از هزار اختراع مهم اختراع کرد. از آن جمله نیروی برق، چراغ برق، ضبط کننده موسیقی، عکس های متحرک، دستگاه سینما و باتری خودرو

وَ الطَّاقَةُ الْكَهْرَبَائِيَّةُ فِي هَذَا الْعَصْرِ سَبَبَ رَئِيسِيُّ لِتَقْدِيمِ الصَّنَاعَاتِ الْجَدِيدَةِ، نیروی برق در این روزگار دلیل اصلی پیشرفت صنایع نوین بوده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُنْسِعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ الْكَهْفُ ۳۰

قطعًا کسانی که ایان آورده و کارهای شایسته کرده اند، ما پاداش کسی را که کار نیکو کند تباہ نمی کنیم.

الدَّرْسُ الثَّامِنُ: حِوارٌ بَيْنَ الزَّائِرِ وَ سَائِقِ سَيَّارَةِ الْأَجْرَةِ گفت و گویی میان زائر و راننده تاکسی

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ سلام بر شما (درود بر شما) عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَيُّنَ تَنَاهُبُونَ؟ درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد. کجا می روید؟

تَنَاهَبُ إِلَيَّ مُتَحَفَّ مَكَّةُ الْمُكَرَّمَةِ بِهِ مُوزَّةٌ مَكَّهَ مَكْرَمَهُ مِنْ رویم أَهْلًا وَ سَهْلًا إِلَيْكُمْ. تَقَضَّلُوا إِلَيْكُمْ. خوش آمدید. بفرمایید. سوار شوید.

کَمْ رِيَالًا تَأْخُذُ مَنَا؟ چند ریال از ما می گیری؟

الأَجْرَةُ غَالِيَةُ. تَحْنُ ثَلَاثَةُ أَشْخَاصٍ كَرَاهِيَّهُ گران است. ما سه نفریم عَفْوًا؛ ثَلَاثُونَ رِيَالًا. لِكُلِّ زَائِرٍ عَشَرَةُ رِيَالَاتٍ. ببخشید؛ سی ریال. برای هر زائری ۵ ریال.

هَلْ تَقْبِلُ التُّقْوَةِ الْبَرَانِيَّةِ؟ آیا پول ایرانی می پذیرید؟ نَعَمْ لا. بَاسِ. یا شَابَ، هَلْ أَنْشُمْ إِيرَانِيُّونَ؟ بله؛ اشکالی ندارد. ای جوان ها، آیا شما ایرانی هستید؟

أَنَا بَاكِسْتَانِيُّ وَ أَشَدَّ لَهُظَّةً. فِي وَطَنِي مَكَّهُ أَشْتَغَلُ فِي الْمَرْزَعَةِ.

بله و شما اهل کجا هستید؟ من پاکستانی هستم و اینجا کار می کنم. درمیهنم در مزرعه کار می کردم.

أَرَأَيْتَ الْمُتَحَفَّ حَتَّى الْآنَ؟ آیا تا حالا موزه را دیده ای؟ لا، ما رَأَيْتُهُ. ما عَنِدِي فُرْصَةُ. نه؛ ندیده ام. فرصت ندارم (فرصتی ندارم)

لِمَاذَا مَا ذَهَبْتَ إِلَيْهِ هُنَاكَ؟! چرا به آنجا نرفته ای؟ لِأَنِّي أَشْتَغَلُ مِنْ الصَّبَاحِ حَتَّى الْمَسَاءِ. زیرا من از صبح تا شب کار می کنم.

عَفْوًا. كَمِ السَّاعَةِ؟ ببخشید. ساعت چند است؟ العاشرة تمامًا ۵۵ تمام ..

تعالَ مَعَنَا. ثُمَّ تَرْجِعُ مَعَاهُ همراه ما بیا. سپس باهم برمی گردیم.

هَلْ تَقْبِلُ؟ آیا می پذیری؟ (قبول می کنی؟) لا؛ لَا أَقْدِرُ. شُكْرًا جَزِيلًا. نه؛ نمی توانم. بسیار سپاسگزارم.

حِوارٌ بَيْنَ الزَّائِرِ وَ دَلِيلِ الْمُتَحَفِّ: گفت و گویی میان زائر و راهنمای موزه

ماذا في هذا المتحف؟ در این موزه چه چیزی هست؟ الثار التاریخی للحرمین الشریفین آثار تاریخی حرمین شریفین (دو حرم شریف)

العمود الخشبي للکعبه. ستون چوبی کعبه.

وَ مَا هَذِهِ الثَّارُ؟ وَ این آثار چیست؟

باب المنبر القديم للمسجد النبوي؛ در منبر قدیمی مسجد نبوی؛

آثار بُرْ زَمَرَ؛ صُورُ الْحَرَمَيْنِ وَ مَقْبَرَةِ الْبَقِيعَ؛ وَ آثار جَمِيلَةٌ أُخْرَى. آثار چاه زمز؛ عکس های دو حرم و مقبره (قبرستان) بقیع؛ و آثار زیبای دیگری

أشکرک عَلَى تَوْضِيحاَتِ الْمُفَيْدَةِ. به خاطر توضیحات سودمندان سپاسگزارم. لا شُكْرٌ عَلَى الْوَاجِبِ. وظیفه بود، تشگر لازم نیست.

الدَّرْسُ التَّاسِعُ: نُصُوصُ حَوْلَ الصَّحَّةِ: متن هایی درباره بهداشت

فَطَّلُ الْأَلَوَانِ بِعَضُ النَّاسِ يَظْنُونَ بِأَنَّ الْأَلَوَانَ لِلتَّلَوِينِ أَوْ لِلرُّسْمِ أَوْ لِلتَّزِينِ فَقَطَ

بهترین رنگ ها : برخی از مردم گمان می کنند که رنگ ها فقط (تها) برای رنگ آمیزی یا نقاشی کردن یا تزیین (زینت دادن) هستند.
ولَكِنْ هَلْ سَالَنَا نَفْسَنَا يَوْمًا «هَلْ يُمْكِنُ مُعَالَجَةُ الْأَمْرَاضِ بِالْأَلَوَانِ؟ مَا هُوَ تَأْثِيرُ الْأَلَوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ؟»

ولی آیا روزی از خودمان پرسیده ایم : آیا درمان بیماری ها با رنگ ها ممکن است؟ (امکان دارد؟) تأثیر رنگ های مختلف (گوناگون) چیست؟ «
يَعْتَقِدُ بَعْضُ الْعُلَمَاءُ أَنَّ الْأَلَوَانَ الطَّبِيعِيَّةَ الَّتِي نُشَاهِدُهَا حَوْلَنَا فِي الَّلَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هِيَ اللَّوْنُ الْأَخْضَرُ وَ اللَّوْنُ الْأَزْرَقُ السَّمَاوِيُّ ثُمَّ اللَّوْنُ الْأَصْفَرُ مِثْلُ لَوْنِ

بَعْضِ أُورَاقِ الْخَرِيفِ. قطعاً محبوب ترین رنگ ها برای چشم، رنگ های طبیعی ای است که شب و روز در اطراف (پیرامون) خودمان می بینیم که عبارت اند
از : رنگ سبز و رنگ آبی آسمانی سپس رنگ زرد، مانند رنگ بعضی برگ های پاییز.

أَمَّا التُّورُ الْحَمْرُ فَتَشَعُّرُ بِالتَّعَبِ عِنْدَمَا نَظَرَ إِلَيْهِ لِإِنَّهُ يُحرِّكُ الْأَعْصَابَ

اما رنگ سرخ، وقتی به آن نگاه می کنیم احساس خستگی می کنیم؛ زیرا آن اعصاب را تحريك می کند
فَقَانُونُ الْمُرُورِ يَسْتَخْدِمُ فِي الْأَمَانِيَّاتِ الَّتِي يَحْاجِهُ إِلَى الشَّبَاهِ كَإِشَارَاتِ الْمُرُورِ؛

در نتیجه قانون راهنمایی و رانندگی در جاهایی (اماکن) که نیاز به توجه دارد، مانند علامت های راهنمایی و رانندگی آن را به کار می گیرد؛
أَمَّا غَرْفُ التَّوْفِيقَفَالْأَلَوَانِيِّ فَلَمْ يَفِيَهَا اسْتِخْدَامُ الْأَلَوَانِ الْمُهَدَّدَةِ لِلْأَعْصَابِ كَاللَّوْنِ الْبَنَفَسِجِيِّ.

اما اتفاق های خواب بهتر است که در آن رنگ های آرام بخش اعصاب مثل رنگ بنفش به کار گرفته شود.

فيتامين «A» مِنْ فَوَائِدِ فيتامين «E» زِيَادَةُ وَزْنِ الْأَطْفَالِ وَيَتَامِينَ آَزْ فَايِدَهَ هَاهِ وَيَتَامِينَ آَفْزايشَ وزنَ كودکان است
وَ هُوَ مُفْدِلٌ لِلْعَيْنِ وَ كَانَ الطَّيَارُونَ فِي الْحَرْبِ الْعَالَمِيَّةِ الثَّانِيَّةِ يَتَنَاوِلُونَهُ قَبْلَ اِبْتِدَاءِ الْغَارَاتِ الْلَّيْلِيَّةِ

این ویتامین برای چشم سودمند است و خلبان ها در جنگ جهانی دوم پیش از آغاز حملات شبانه می خوردند و
وَ هَذَا الْفَيَتَامِينُ مَوْجُودٌ فِي النَّبَاتَاتِ وَ الْفَوَاكِهِ بِاللَّوْنِ الْأَصْفَرِ كَالْمِسْمِشِ وَ الْجَرَّ وَ قِسْرُ الْبُرْتُقَالِ.

واین ویتامین در گیاهان و میوه های به رنگ زرد مانند زردالو، هویج و پوست پرتقال موجود است.

فيتامين (سي) C يوجَدُ هَذَا الْفَيَتَامِينُ فِي الْحَلِيلِ الْطَّازِجِ وَلَكِنَّهُ لَا يَوجَدُ فِي الْحَلِيلِ الْمُجَفَّفِ

ویتامين ث : این ویتامین در شیر تازه وجود دارد (یافت می شود)، ولی در شیر خشک وجود ندارد (یافت نمی شود)
وَ الْأَطْفَالُ الَّذِينَ يَتَنَاوِلُونَهُ وَحْدَهُ، فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ يَحْدُثُ لَهُمْ ضَعْفٌ فِي السَّاقَيْنِ

و کودکانی که تنها آن را می خورند بیشتر اوقات برایشان ناتوانی (ضعف) ساق های پیش می آید
وَ يُمْكِنُ تَعْوِيُضُ هَذَا النَّقصَ فِي التَّغْذِيَّةِ بِتَنَاوِلِ عَصِيرِ الْلَّيْمُونِ أَوْ عَصِيرِ الْبُرْتُقَالِ.

و این کمبود (نقص) در تغذیه (خوارک) (با خوردن آب لیمو یا آب پرتقال جبران می شود).

الدَّرْسُ الْعَاشرُ: الْأَمَانَةُ: امانتداری

أَرَادَ مُسَافِرٌ تَسْلِيمَ نُقُودِهِ إِلَى شَخْصٍ أَمِينٍ مسافری خواست پولش (پول هایش) را به شخص امانتداری بدهد.

فَذَهَبَ إِلَى قاضِي بَلَدِهِ وَ قَالَ لَهُ «إِنِّي سَوْفَ أَسَافِرُ وَ أَرِيدُ تَسْلِيمَ نُقُودِي عِنْدَكَ أَمَانَةً وَ سَوْفَ أَسْتَلِمُهَا مِنْكَ بَعْدَ رُجُوعِي».

پس نزد قاضی شهرش رفت و به او گفت : من مسافرت خواهم کرد و من خواهم پوالم را نزد تو به امانت بگذارم و پس از برگشتنم از تو پس خواهم گرفت
فَقَالَ الْقاضِي: «لَا يَأْسِ، إِجْعَلْ نُقُودَكَ فِي ذَلِكِ الصَّنْدُوقِ». فَوَضَعَ الرَّجُلُ نُقُودَهُ فِي الصَّنْدُوقِ.

«قاضی گفت» : اشکالی ندارد، پول را در آن صندوق بگذار «. و مرد پول هایش را در صندوق گذاشت.
وَ لَمَّا رَجَعَ مِنَ السَّفَرِ، ذَهَبَ عِنْدَ الْقاضِي وَ طَلَبَ مِنْهُ الْأَمَانَةَ، فَقَالَ الْقاضِي: «إِنِّي لَا أَعْرِفُكَ».

و وقتی که از سفر برگشت؛ نزد قاضی رفت و امانت را از او خواست قاضی به او گفت : من تو را می شناسم .

حَزَنَ الرَّجُلُ فَذَهَبَ إِلَى حَاكِمِ الْمَدِينَةِ وَ شَرَحَ لَهُ الْقَضِيَّةَ مَرْدَغَمِينَ شَدَ وَ بَهْ نَزَدَ حَاكِمَ شَهْرَ رَفَتَ وَ قَضَيَهُ رَا بَرَايَشَ شَرَحَ دَادَ

فَقَالَ الْحَاكِمُ: سَيَأْتِي الْقاضِي إِلَيَّ غَدَاءً؛ فَادْخُلْ عَلَيْنَا فِي الْمَجَlisِ وَ اطْلُبْ أَمَانَتَكَ مِنْهُ.

حاکم گفت : فردا قاضی نزد من خواهد آمد؛ در مجلس پیش ما بیا (بر ما وارد شو) و امانت را از او بخواه .

وَ فِي الْيَوْمِ التَّالِي عِنْدَمَا جَاءَ الْقاضِي إِلَى الْحَاكِمِ، قَالَ لَهُ الْحَاكِمُ: «وَ دَرْ رُوزَ بَعْدَ وَقْتِهِ كَهْ قاضی نزد حاکم آمد، حاکم به او گفت» :

إِنِّي سَوْفَ أَسَافِرُ إِلَى الْحَجَّ فِي هَذَا الشَّهْرِ وَ أَرِيدُ تَسْلِيمَ أُمُورِ الْبَلَادِ إِلَيْكَ لِأَنِّي مَا رَأَيْتُ مِنْكَ إِلَى الْأَمَانَةِ

من دراین ماه به حج سفر خواهیم کرد و من خواهیم امور (کشور) کارهای (کشور) (سرزمین) را به تو تحویل دهم (بسیارم) چون من از تو جز امانتداری ندیده ام .

وَ فِي هَذَا الْوَقْتِ لَخَ صَاحِبُ الْأَمَانَةِ وَ سَلَمَ عَلَيْهِمَا وَ قَالَ وَ در این وقت صاحب امانت وارد شد و به آنها (آن دو) سلام کرد و گفت :

أَيُّهَا الْقاضِي، إِنِّي لِي أَمَانَةً عَنْدَكَ وَ وَضَعْتُ نُقُودِي عَنْدَكَ». فَقَالَ الْقاضِي: «هَذَا مَفْتَاحُ الصَّنْدُوقِ، اسْتَلْمُ نُقُودَكَ».

ای قاضی، امانت نزد تو دارم بیوم را نزد تو گذاشتند ام «. قاضی گفت» : این کلید صندوق است. پول را تحویل بگیر .

بعَدَ يَوْمَيْنِ ذَهَبَ الْقاضِي عِنْدَ الْحَاكِمِ وَ تَكَلَّمَ مَعَهُ حَوْلَ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ. فَأَجَابَ الْحَاكِمُ:

پس از دو روز قاضی نزد حاکم رفت و با او درباره آن موضوع صحبت کرد. حاکم جواب داد:

أَيُّهَا الْقاضِي، مَا اسْتَرْجَعْنَا أَمَانَةَ ذَلِكَ الرَّجُلِ إِلَّا بَعْدَمَا أَعْطَيْنَا كُلَّ الْبَلَادِ؛ فَيَايِ شَيْءَ تَسْتَرْجِعُ الْبَلَادَ مِنْكَ؟ إِنْمَّا أَمَرَ بِعَزْلِهِ.

ای قاضی، امانت آن مرد را از تو پس نگرفتیم مگر بعد از اینکه همه کشور را به تو دادیم؛ باچه چیزی کشور را از تو پس بگیریم؟ «!سپس دستور به برکناری او داد (دستور داد او را برکنار کنند).

لَا تَنْظُرُوا إِلَى كُتُرَةِ صَالَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كُتُرَةِ الْحَجَّ .. وَلَكِنْ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ ». رسول الله صلی الله علیه وآلہ.

به زیادی نمازشان و روزه شان و زیادی حج نگاه نکنید...، ولی به راستگویی و امانتداریشان نگاه کنید.